

نفی گذشته و یا نقد گذشته

در این اواخر مسأله برخورد با گذشته چپ افغانی و داوری در قبال آن بار دیگر در حلقات کارگزاران سیاسی جنبش دیروز مطرح گردیده است. میشود چند انگیزه و عامل زیر را در رابطه با طرح دوباره این موضوع برشمرد:

- از سرگیری مبارزه دادخواهانه دموکراتیک در رادیکال ترین شکل آن؛ این روند نوسازی جنبش در کنار جنبه های اثباتی ناگزیر نقد گذشته خود و در برخی موارد نفی آن را همراه داشته است.
- بروز عدم اعتماد نسبت به برنامه های غرب (بویژه امریکا) در رابطه با سرنوشت مردم افغانستان و آینده کشور و عدم موفقیت و نا پیگیری اقدامات در عرصه باز سازی دولت و گسترش حاکمیت مرکزی در اطراف.
- واکنش عاملین دیروزی جنبش در برابر این همه نا بسامانیهای سیاسی - نظامی که منجر به طرح پرسشهایی درباره حقانیت جایگاه حاکمیت حزب - دولت دموکراتیک در تاریخ معاصر کشور میشود.

مسأله گذشته جنبش را به این گونه مطرح میکنند:

آیا انارشی دوران مجاهدین و از پی آن الیگارشی تاریکترین نیروهای اجتماعی در وجود طالبان و در فرجام سقوط دوباره کشور در بی ثباتی (که نگارنده این مرحله را «انارشی دوم مجاهدین» مینامد) خود گواه بر این نیستند که «حاکمیت ما قبل جهادی» در وجود حزب - دولت دموکراتیک یکی از صفحات واقعاً دموکراتیک و مترقی در تاریخ افغانستان بود؟ بررسی مقایسه یی عملکرد های نظامهای پس از ثور شاید چنین پیامدی داشته باشد

که «بهترین» مرحله ، همانا ، دوران حاکمیت ح . د . خ . ا . بوده است. پس آیا انتقاد از آن دوران یک داوری بی پایه و سوبرکتویستی نخواهد بود؟

شماری از رهبران و کادرهای دیروزی ح . د . خ . ا . بر بنیاد این نوع استدلالها در تلاش اند حقانیت حاکمیت ما قبل جهادی را در مقایسه با انارشی دوران جهادی به اثبات برسانند. آنان از سرگیری فعالیت ساختارهای سیاسی – اجتماعی آن روزگار را ساده ترین اقدام برای از سرگیری مبارزه دادخواهانه در افغانستان تلقی میکنند.

از آنجا که مسأله بررسی گذشته جنبش به یکی از گرهی ترین مسایل آینده جنبش تبدیل شده است، ما در اینجا به بررسی آن میپردازیم تا باشد نقد گذشته و پی ریزی بنیاد های فکری آینده جنبش به حیث دو بُعد یک روند تلقی شوند، نی دو مسأله جداگانه از هم.

۱- چپ دیروزی در مقایسه با نیروهای جهادی

بینش دموکراتیک ، حتی در مقدماتی ترین اشکال آن ، تمام دستگاه ایدیالوژیک ، نظامی – سیاسی و پراتیک مجاهدین را به حیث نیروهای متعلق به دنیای کهنه و دیروز مردود می‌شمارد و برچیده شدن آن را از صحنه تاریخ افغانستان شرط لازمی پیشرفت و ترقی اجتماعی کشور می‌پندارد. هرگونه آمیزش ایدیالوژیک با این نیروها ، به هر بهانه یی که باشد، در واقع کناره گرفتن از روش دموکراتیک و پیشرو در عرصه تفکر اجتماعی – سیاسیست.

برخی از رفقای دیروز که هنوز در رویای «سیاست مصالحه ملی» به سر می‌برند، بازهم طرحهای برنامه حزب وطن را که برای تحقق آن سیاست تدوین یافته بودند، پیش میکشند و گاهگاه از آمیزش با برخی از نیروهای جهادی سخن میرانند. این دوستان مگر در نیافته اند که پذیرش « اصول اندیشه یی جهادی» یک چیز است و ایتلاف یا اتحاد سیاسی در یکی از مراحل مبارزه برای دستیابی به اهداف مقطعی و تاکتیکی ، چیز دیگری.

نگارنده در حمل ۱۳۶۹ در مقاله‌ی زیر عنوان «**برخی مسایل گسترش پایگاه اجتماعی حزب**» (۱) نگاشت: «هر حزب و گروه سیاسی، در جریان پراتیک خود، واقعیت‌هایی را در درون جامعه مییابد که عمر دراز تاریخی دارند. بخشی از این واقعیتها را «معنویت‌های مسلط» تشکیل میدهند. میدانیم که معنویت مسلط بر اذهان افراد یک جامعه، خود نیروی عظیم تاریخی - اجتماعیست؛ یا مانند یک نیروی عظیم تاریخی - اجتماعی عمل میکند. اسلام معنویت مسلط جامعه افغانیست. آیا سوای این معنویت، یا در مقاطعه، بیگانه گی و گسست تاریخ با آن میتوان کتله های گسترده مردم را برای شرکت و سهمگیری در حرکت‌های بزرگ اجتماعی - سیاسی برانگیخت؟»

«... گسترش بنیادهای اندیشه‌ی - سیاسی حزب و گرهیابی آن با معنویت مسلط، جامعه ضرورت تاریخی **دوام زنده گی حزب** به حیث یک نیروی مردمیست.» و برای این که موضوع در سایه ابهام نرود که گویا مطرح کردن مفهوم «معنویت مسلط» را از سوی حزب به حیث «**معنویت مسلط در حزب**» مطرح کرده ایم، این هشدار را چند سطر بعد اضافه کرده بودیم: «گسترش بنیادهای اندیشه‌ی حزب و گرهیابی با «معنویت مسلط جامعه» به هیچوجه به معنای خلع سلاح علمی حزب در پراتیک تاریخی آن نیست. حزبی که رسالت عظیم تاریخی را در یک جامعه به عهده دارد، در تحلیل خود از واقعیت‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، در تدوین برنامه‌ها، در ارزیابی تناسب نیروها و پیش کشیدن شعارهای متناسب با آن و دیگر عرصه‌های اساسی زنده گی خود، نمیتواند میتودولوژی معینی نداشته باشد. داشتن میتودولوژی علمی برای ارزیابی واقعیت به معنای پذیرش دگماتیک این یا آن ایدیالوژی نیست.»

در آن هنگام که تحقق سیاست مصالحه ملی مطرح بود، **ما گرهیابی با معنویت مسلط را به حیث ضرورت دوام زنده گی حزب** مطرح کرده بودیم. اینک که دیگر آن حزب وجود ندارد و آن سیاست تحقق نیافته است، پافشاری برای از سرگیری عین مواضع در واقعیت امر

خارج از دایره «تحلیل مشخص از وضع مشخص» است. آنچه در آن هنگام درست بود، دیگر به تاریخ تعلق دارد.

پس تصفیة حساب با اندیشه ها ، بینشها و ارزشها های نیروهای جهادی یک تصفیة حساب تاریخی است. هر دموکرات واقعی ناگزیر است در این امر سهیم گردد. اما از این موضعگیری اندیشه یی در قبال نیروهای جهادی نباید چنین استنباط کرد که گویا تمام اندیشه ها و پراتیک ح. د. خ. ا. از حقانیت تاریخی برخوردار بوده اند.

همانگونه که فروپاشی حزب - دولت دموکراتیک به معنای حقانیت مجاهدین نیست، به همان سان طرد اندیشه های مجاهدین به معنای حقانیت تمام پراتیک سیاسی ح. د. خ. ا. نخواهد بود.

۲- نفی چپ یا نقد چپ

اگر میشود در رابطه با نیروهای جهادی از **نفی آنها** سخن راند. در رابطه با جنبش چپ دموکراتیک مسأله پیچیده تر است. مطرح کردن آرمانهای خلق زحمتکش افغانستان در برنامه عمل حزب ، تلاش برای زدودن بیعدالتیهای اجتماعی ، بیدار ساختن بخشی از جامعه ، اشاعة اندیشه های دموکراتیک و مترقی و پیش کشیدن اهداف بزرگ بشر خواهانه ، همه موضوعاتی اند که با پیگیری ، رشد و نیرومندی جنبش چپ افغانی گره دارند. صد ها هزار انسان مبارز در راه تحقق این آرمانهای والا رزمیدند. به یقین نمیتوان این همه مبارزات و تلاشهای فداکارانه را نفی کرد، ولی نمیشود از آن نتیجه یی گرفت که در مقابل نفی باشد. یعنی صحه گذاشتن بر تمام پراتیک آن **! گذشته چپ افغانی نفی شدنی نیست، ولی به نقد و بررسی بنیادی نیاز دارد!**

این نقد ناگزیر تصفیة حساب را در عرصه های اندیشه یی و پراتیک سیاسی با خود دارد، در غیر آن به همان شیوه های قدیم باید برگشت، شیوه هایی که جنبش جهانی انقلابی را به بنبست کشاند.

نوسازی جنبش در تمام عرصه ها (اندیشه یی ، سازمانی ، سیاسی - فرهنگی) با نقد گذشته جنبش پیوند دارد، چون تنها مسأله بر سر این نیست که کاستیها و اشتباهات را برون کشیم و بگوییم خارج از این اشتباهات و کاستیها ، ما راه قدیم را دنبال میکنیم. **خیر!** **ما حتی خود راه قدیم را مورد سوال قرار میدهیم.** مثلاً مسأله احراز قدرت سیاسی را به حیث عمده ترین هدف حزب انقلابی از نو مطرح میکنیم. چون خلاصه کردن هدف مبارزه به گرفتن قدرت سیاسی و ایجاد یک نظام تک حزبی در بهترین شکلش به سوسیالیسم دولتی و نظام ایدئولوژیک می انجامد. تاریخ به این شکل سوسیالیسم مهر پایانی زد. یا مسأله «**دموکراسی مستقیم**» را که در برابر «**دموکراسی بورژوازی**» قرار داده بودند، بار دیگر مطرح میکنیم و **شرکت آگاهانه** افراد را در روند های سیاسی و اقتصادی شرط اساسی دموکراسی و تحقق آن میننداریم و مسایلی از این دست...

پس نقد گذشته تنها به بر شماری کاستیها ، اشتباهات و کجرویها خلاصه نمیشود: این نقد همزمان وظیفه نوسازی بنیادهای جنبش چپ را با خود دارد.

بدین گونه بر شماری خدمات گذشته جنبش دموکراتیک به معنای لزوم برگشتن به بینش و پراتیک جنبش دیروزی نیست (به ویژه در اشکال ح. د. خ. ا.) ، حزب وطن ، سیاست مصالحه ملی ، و غیره ...)

نوسازی جنبش چپ در راستاهای زیر صورت پذیر است:

- کنار گذاشتن «**طرحها یا نقشه های انتزاعی**» برای ساختن آینده ؛ یعنی دیگر نمیشود **چگونگی و ویژه گیهای ساختار جامعه آینده** (به شمول جامعه افغانی) را به حیث یک آرمان انتزاعی امروزی مطرح کنیم و وظایف خود را در جهت تحقق آن مو به مو تعیین بداریم مطرح کردن سوسیالیسم به حیث یک **آرمان انتزاعی** یکی از اشتباهات جدی جنبش جهانی کارگری بود.

بدین گونه ما باید حرکت واقعیت امروزی را در بستر تعدد امکانه‌های تکامل آن مورد ارزیابی قرار دهیم و برای تحقق آن امکانی مبارزه کنیم که به سود انسان زحتمکش تمام میشود. تا زمانی که واقعیت موجود زمینه‌های عینی نفی خود را فراهم نیاورده است، شتاباندن آن به سوی یک «**طرح انتزاعی از پیش ساخته**» به همان نتایج خواهد رسید که فرجام سوسیالیسم دولتی را اعلام داشت. برگشتن به طرح‌های دیروزی احزاب د.خ.ا و یا حزب وطن در واقع تکرار اشتباهات دیروزی خواهد بود.

- اینک که مسأله اساسی جنبش چپ افغانی، نوسازی اندیشه‌ی بی - سازمانی آن است ، باید بدون معامله گریهای اندیشه‌ی بی به تحقق آن پرداخت.

در این اواخر طرحی از سوی برخی کادرها و فعالین دیروزی ح. د. خ. ا. در رابطه با ایجاد «یک حزب روشنگری سراسری وطنی» (؟) انتشار یافته است که در باره سرشت آن چنین آمده است: «... حزب به مثابه بخشی از جامعه افغانی ، با اعتقاد کامل به دین مقدس اسلام (تکیه از ماست) حیات درونی خود و همچنان سیاستها و عملکرد خویش را در انطباق با ارزشهای والای انسانی این دین مقدس تنظیم مینماید . . . حزب در حالی که سیاست را در خدمت تعمیم و تعمیل ارزشهای فرهنگ اسلام (عبادات ، طهارت و پاکی معنوی و جسمی و . . .) تأیید مینماید (تکیه از ماست)، اما با به کار بردن دین مقدس اسلام به مثابه ایدئولوژی و وسیله دستیابی به اهداف سیاسی از ریشه مخالف است.» (!!) (۲)

به این آشفته گی تفکر باید دقیق تر نگریست.

نخست اینکه ، این شمار از آگاهان و فعالین دیروزی ح. د. خ. ا. (معتقد به مارکسیسم - لنینیسم) یک باره به «دین مقدس اسلام اعتقاد کامل» پیدا کرده اند و از آن هم افزون تر میخواهند تمام حزب به حیث یک «معتقد دسته جمعی» ، «سیاستها و عملکرد خویش را با ارزشهای این دین تنظیم نماید». اگر مبارزان دیروزی این دوستان را در این خط دنبال

کنند، به عوامفریبی دوگانه (!) متهم خواهند شد: خود را در برابر دیروز خود فریب میدهند و دیگران را در برابر امروز و فردای خود. از این اصل اخلاقی (اتیک) که بگذریم، طرح بالا تناقضهای بزرگ دیگر را در خود دارد:

- از یک سو میگویند « حزب حیات درونی و سیاست ها و عملکرد خویش را در انطباق با اسلام تنظیم مینماید» و کمی بعد می افزایند که «حزب با به کار برد دین مقدس اسلام به مثابه وسیله دستیابی به اهداف سیاسی از ریشه مخالف است»!

آیا برای رسیدن به قدرت دولتی، خود را با اسلام عیار ساختن، در واقعیت امر کاربرد این دین برای یک هدف سیاسی نیست؟

تنها در یک صورت میشود این تناقض را رفع کرد که هدف حزب نامبرده استقرار یک دولت اسلامی طراز توتالیتاری باشد که تمام شئون جامعه را از طریق مراجعه به اسلام حل و فصل نماید. در این صورت « وسیله» و «هدف» منطق درونی پیوسته گی و آمیزش خود را می یابند. آری اگر هدف طراحان «حزب سراسری روشنگرای وطنی» استقرار یک دولت توتالیتار اسلامیست، در این صورت مراجعه به دین به حیث «اعتقاد دسته جمعی حزب» و وسیله ساختن حزب در جهت «تعمیم و تعمیل ارزشهای فرهنگ اسلامی» منطق درونی خود را باز می یابد. در این صورت باید آنان عنوان طرح خود را بدین گونه اصلاح کنند: «حزب اسلامی توتالیتار» تا باشد **نیروهای واقعا معتقد به اسلام سیاسی** با اهداف آنان آشنا شوند.

- در جای دیگری از طرح نامبرده آمده است: «حزب مخالف تعهد ایدئولوژیک و محدود ساختن بنیاد فکری - عقیدتی خویش است که ...»

آن دوستان به یقین میدانند که مذهب یک ایدئولوژی فرا تاریخی (Trans-historique) است که ظرفیت پیمودن چندین فورماسیون اجتماعی را دارد و میتواند به حیث ایدئولوژی

حاکم ، تمام طبقات و اقشار جامعه را فرا گیرد. پس چگونه میشود که هم « حزب معتقد کامل به اسلام» باشد و هم «مخالف تعهد ایدئولوژیک»؟!

ما این مسایل را از طرح نامبرده صرف به حیث نمونه یی از پرداخت اندیشه یی - سیاسی حاکم در بخشی از بازمانده های جنبش چپ افغانی ارایه کردیم تا باشد دشواری نو سازی فکری جنبش انقلابی را نشان داده باشیم، ورنه آن طرح از آغاز تا پایان انباشته از تناقض گویی و التقاط (Eclectisme) است.

ما بر آنیم که « سیاست بازیهای عجولانه» برای رسیدن به این هدف کوچک و گذرا به درد کار بنیادی نو ساختن جنبش چپ نمیخورد. ما اصلاً در مرحله تکوین نخستین پایه های این نو سازی قرار داریم. تدوین اصول روشن و منسجم اندیشه یی - سیاسی یگانه ضمانت پآگیری یک جنبش نیرومند است. احترام گذاشتن به معنویت مسلط جامعه به هیچ وجه نیابد به مفهوم پذیرش این معنویت در مقام اعتقاد دسته جمعی سازمانی باشد که خود را مدافع تحقق عدالت اجتماعی معرفی میدارد!

پذیرش میتودولوژی علمی در عرصه تفکر سیاسی - اجتماعی نیز به معنای برگشتن به «سوسیالیزم علمی» به حیث «علم انقلاب» و «علم ساختمان سوسیالیزم» نیست. ساختمان جامعه یی که بر اساس یک طرح انتزاعی مورد مطالعه قرار گیرد ، نمیتواند یک علم باشد. تفکر جدید ، سوسیالیزم را نی به حیث یک علم ، بل به حیث یک امکان تاریخی در سیر انکشاف جوامع بشری مطرح میکند و بس. نیرو های آگاه انقلابی ، یعنی آن آدمها و ساختار های دسته جمعی که خواهان پایان بخشیدن استثمار و ستم اند، وظیفه دارند گام به گام مواضع جدید را از دست نیرو های عقبگرا برون کشند. در سایه همین بینش است که امروز ما دفاع از مواضع اندیشه یی جنبش چپ و دموکراتیک را (در شرایطی که جنبش در ضعیفترین وضعیت سیاسی خود قرار دارد) اساسی ترین امر نو سازی جنبش و تداوم مبارزه انقلابی میدانیم. این کار، برخلاف داوریهای تنگنظرانه شماری از دوستان دیروزی ما در ح. د. خ. ا. کدام عمل فیشنی برخاسته از «کمونیزم

اروپایی» نیست. ما برعکس تصور آن دوستان ، بر بنیاد تحلیل وضع اسفبار جنبش چپ افغانی این راه و روش را در پیش گرفته ایم.

پینویسها:

۱- جنبه هایی از واقعیت افغانی ، مجموعه مقاله ها ، از انتشارات مجله وطن ، سنبله ۱۳۷۰

۲- اپریل ۲۰۰۲ درباره تاسیس حزب سراسری ... طرح مجمع فعالین صلح افغانستان.

برگرفته از شماره ۱۵ نشریه آینده سال ۲۰۰۲

www.ayenda.org